

به نام خدا



نمایشنامه : پرسیاه سپید پرواز

نویسنده : طلعه طریقی

بر اساس طرحی از مهدی شاه پیری

عروسکها :

۱. پرسياه: کلاغی است سیاه رنگ با جلیغه ای طوسی رنگ و شالگردن و کلاه کهنه زرد رنگ.

۲: صندوق پستی: صندوق پیر و جوان

۳: کبوتر: کبوتر خانم جوان وزیبا.

۴: بالا خانوم: پیرزنی که در خانه زندگی می کند ...

۵: گنجشکک: گنجشکی که روی سیم برق خشکش زده و هر از چندی به هوش می آید و چیزی میگوید.

۶: اشی مشی: گنجشکی با ظاهری رنگارنگ که پرنده ای التقاطی است.

۷: ابریش: ابر پر افاده که شکل میسازد .

۸: ابرین: ابر کتابخوان.

۹: جوجه کبوتر

۱۰: گربه

صحنه لته دیواری است از خانه ای قدیمی ، که در آن یک پنجره با نرده فلزی منحنی و فرمدار. پشت پنجره ما بین شیشه و نرده فلزی کبوتری خانه کرده و یک تخم دارد. سمت راست صحنه یک صندوق پست است که در سایه درخت گردو که پشت دیوار است ایستاده. سمت راست تیر چراغ برق و در پای تیر یک سطل زباله است که از آن گربه ای

سرک میکشد. روی سیم برق گنجشکی را برق گرفته و خشکش زده در آسمان دو تکه
ابر و یک باد بادک در دوردستهاست.

نور صحنه بیشتر میشود و نور موضعی بر روی صندوق پست بیشتر

صندوق پست: (در حال خواندن روزنامه) آ آ آ از آلودگی هوا، امان از قطع
درختا، آخ از خشکی رود خونه ها ... (به تماشاچی ها نگاه میکند، روز نامه را میبندد) به به
سلام بچه ها خوش اومدین به محله ما، به کوچه که نه به بن بست ما، اینجا یکی از قدیمی
ترین محله های این شهره و این خونه قدیمی که من پهلوش وایسام خونه بالا خانومه
،بالا خانوم ازون قدیمیای این محله. شاید این خونه اولین خونه ای بوده که تو این بن بست
ساخته شده ، راستی غیر از من و بالاخانوم دو نفر دیگه هم تو این بن بست ساکنن یه
کبوتر خانوم که تو این کنج پنجره زندگی میکنه و منتظره تا جوجه اشسر از تخم بیرون
بیاره و یه اقا کلاغه که رو این درخت گردو زندگی میکنه و الانم به قول خودش رفته
دنبال یه لقمه نون .منم که یه صندوق پستم . چرا اینطوری نگام میکنین؟ مگه تا حالا
صندوق پستی ندیدین؟ نه؟ ای باب خوب حق دارین. خوب در واقع من فقط یه صندوق
آهنی ام که روم یه رنگ زرد زدن نیستم ، واسه یه هدفی اینجا وایسام. پستی بودن هدف

منه .یعنی من اینجام تا مردم پاکت نامه هاشونو از این دریچه که روی سینه امه بندازن تو
ی صندوقی که من باشم ..بعله و بعد آقای مامور اداره پست که به آقای نامه رسون
معروفه بیاد و این دریچه رو با کلید مخصوصش باز کنه و نامه های توی دل من رو خالی
کنه واز روی آدرس گیرنده به صاحباش برسونه .البته اون قدیمترها که صندوق پستی و
نامه رسون و اینها نبود مردم نامه هاشونو میدادن به کبوترای نامه رسون تا واسشون ببره . اما
این روش خیلی قدیمی شده حقیقتش . ما صندوقای پستم دیگه نسلمون داره منقوض
میشه.از شما چه پنهون نباشه چند و قته که دیگه هیچ نامه رسونی این طرفا پیداش نشده
..شاید منو یادشون رفته یا شاید چون این کوچه بن بسته کلا این کوچه رو یادشون رفته .اما
حقیقت اینه که ما صندوقای پستی دیگه با اومدن اینترنت و ایمیل کاربردمونو از دست
دادیم ،بعله دیگه وقتی بشه بازدن یه دکمه یه نامه بلند و بالا رو یا یه آلبوم عکس رو
به هر کجای دنیا که بخوای بفرستی دیگه کی میاد سراغ صندوق پست....اما اونها
منظورم اداره پست باید بدوند هنوزم آدمهای تو این محل هستن که نامه هاشونو پست
میکند و به رسیدن نامه ها به دست گیرنده امیدوارند . نمونه اش همین پسر بچه ای که هر
هفته به باباش که راه دوریه نامه میرویه و هیچوقت هم جوابی نمیگیره.

گنجشکک: (جلز ولزی میکند و از خواب مپرد و درونش روشن میشود) پر سیا داره میاد

پیر سیا داره میاااااا(خاموش میشود دوباره خشکش میزند)

پر سیاه با عطسه ای وارد میشود خیس و کثیف است و ناله میکند. یک ساندویچ درون

فویل آلومینیومی در دست دارد.

پر سیا:آی وای آی وای مردم آی داغون شدم.

صندوق پست: چي شده؟ چرا خيسي؟

پر سیا: (عطسه) آخه توی خوب بودم.

صندوق پست: توی جوڻ چي ڪار مڪردی؟

یر سرپا: دنبال یه لقمه نون (عطسه) آی آی .

صندوق پست: توی خوب؟ جدیداً توی خوب دنیال به لقمه نون میگردی؟

پر سیا: نشستی اینجا از اوضاع احوال روزگار خبر نداری دیگه.

بہ خاطر این لقمہ نون کلی جنگیدم.

صندوق پست: با کی؟

پرسیا: با جلبکای ته جوب با یه موش دریایی؟

صندوق پست: چی میگی؟ موش دریایی نداریم.

پرسیا: خیلی ام داریم (عطسه).

صندوق پست: موش دریایی نداریم.

پرسیا: داریم. پس این گوشه ساندویچمو کی گاز زده. جای دندونای موش دریاییه دیگه..

صندوق: چه طوری آخه؟

پرسیا: ماجرا داره. داستانش مفصله ..

صندوق: خوب بگو بینم.

پرسیا: داشتم دنبال یه لقمه نون میگشتم. منظورم از یه لقمه نون یه قالب صابون یا یه قالب

پنیر یا حتی یه لقمه نون هم نیست. دیگه این چیزا به زائقه من جور در نمیاد. الان من عاشق

مزه ساندویچم. مزه پفک و چیپس. اگه یه تیکه پیتزا گیرم بیاد که دیگه اون روز رو جشن

میگیرم.. خلاصه همینطور داشتم میگشتم که یه هو دیدم یه چیزی توی جوب برق میزنه
این ساندویچو میگم ، همچین مثل موشک رفتم به طرفش و توی جوب شیرجه
زدم.چشمامو تو آب باز کردم و نفسمو حبس کردم . با جلبکای ته جوب یه سلاملکی
کردم اما مثل اینکه جلبکا به ساندویچ گیر کرده بودن و ولش نمی کردن .ساندویچو که
داشت از دسقف فرار میکرد با پنجه هام گرفتم و از دست جلبکا درش آوردم.

صندوق: خوب خدارو شکر

پر سیا: نه نه موضوع به این سادگی یا نبود .همین که داشتم بلند میشدم با ساندویچ توی
آب کشیده شدم نفسمو حبس کردم و ساندویچو ول نکردم چشمامو که تو آب باز
کردم.. یه هو یه جفت چشم دیدم که پر رو پرو تو چشمام زل زده بود و به زبون خودش
یه چیزایی میگفت. زبونشو که نمیفهمیدم اما ذهن خونی کردم و فه میدم که ساندویچ رو
میخواه حالا تو این هاگیر و اگیر نفسم داشت تموم میشد موش دریای ی یه گاز کنده از
ساندویچم گرفت (عطسه)

صندوق: ای بابا ..خب بعدش چی شد.

پر سیا: هیچی دیگه اصلن یه وضعی با خودم گفتم یا الان میپریم یا دیگه قید ساندویچو
میزنم. حالا پرهامم همه خیس و سنگین شده بود اصلن یه وضعی یه آن همه نیرومو جمع
کردم و بالا پریدم..

صندوق: آفرین همینه

پر سیا: چشمت روز بد نبینه ..بالا پریدن همانو ..

صندوق: پر کشیدن همان.

پر سیا: نه .بالا پریدن همان و

صندوق: بالا پریدن همان.

پر سیا: نه جونم ..بالا پریدن همان و توی پل آهنی گیر کردن همان.

صندوق: آخ آخ خوردی تو پل ؟

پر سیا: چند لحظه اول نفهمیدم چی شد . کله ام لای پل گیر کرده بود اما با این حال

ساندویچو سفت چسبیده بودم.

صندوق: خوب بعدش

پرسیاه: اینقدر ناله کردم تا مردم اومدن و منو از لای پل نجات دادن و ساندویچمو هم واسم آوردن و گذاشتن کنار دستم. حتی چند تا سکه م واسم انداختن.

صندوق: دستشون درد نکنه.

سیا پر: (در حالی که ساندویچ را از فویل در می آورد) میدونی صنوق جان. مردم کلاغایی رو که خسته و خیس و خاکی اند بیشتر دوست دارن و بیشتر بهشون رحم میکنند.

گربه که برای ساندویچ در کمین بود خود را به ساندویچ میرساند و می خواهد آن را گاز بگیرد. پرسیا آن را میبیند و شروع به قارقار میکند . گربه هم میومیو میکند و سرو صدا میشود. بالا خانوم پنجره را باز میکند.

بالا خانوم: (یک لیوان آب روی آنها میریزد و گربه به داخل سطل فرار میکنند) ساکت چه خبره . این چه قارقاریه راه انداختی پرسیا ..

پرسیا: آخه داشت ساندویچمو می برد بالا خانوم.

بالا خانوم: خوب میبرد چی میشد. یه ساندویچ بوگندو که تو جوب بوده دیگه این همه الم شنگه نداره که.

صندوق: هه از کجا فهمیدین تو جوب بوده بالا خانوم؟

بالا خانوم: معلومه دیگه از قیافه اش. از بوی بدش.

پرسیا: این ساندویچ (هق هق گریه) این ساندویچ همه چیز منه.. واسه من خیلی ارزش داره بالا خانم... به خاطرش کلی جنگیدم.

بالا خانوم: خب حالا مرد گنده که گریه نمیکنه. چیزی که زیاده ساندویچ.

پرسیا: نه بالا خانوم همین ساندویچو من از چنگک یه موش دریایی درش آوردم حالام این گوبه ناکس داشت دسترنج منو میبرد.

بالا خانوم: خيله خوب حالا زودتر این ساندویچ جوبی رو بخور تا یکی دیگه نیومده از چنگت دراره.

پرسیا: راست میگینها بالا خانوم.

بالا خانوم: میگم صندوق جان ازین کبوتره چه خبر؟

صندوق: رفته یه نامه از نامه های منو برسونه.

بالا خانوم: وا مگه تو باز دوباره نامه داشتی؟

صندوق: بله بله ، همون پسر بچه گردو فروش .

بالا خانوم: خوب چی شد؟.بالاخره فمیدین کس و کارش کی ان و کجان؟

صندوق : نه بالا خانوم فقط مثل اینکه نامه هارو واسه باباش که راه دوریه میفرسته.

بالا خانوم: هان یعنی باباهه این طفل معصوم رو ول کرده کجا رفته؟

صندوق: امشب که کبوتر بیاد معلوم میشه.

بالا خانوم: بینم انگار دیگه کبوتر منتظر این جوجه اش نمیشینه؟

صندوق: آه .بعله انگار دیگه فهمیده این تخم جوجه بشو نیست.

بالا خانوم : ای بابا .. آخی کبوتره .غصه میخوره که، ولی میگم یه موقع شاید قدرتیه خدا

جوجه شد.

صندوق: چی بگم. آخه باید هفته پیش به دنیا می اومد. خیلی طول کشیده.

بالا خانوم: ولی صندوق جان همیشه امید هست. نباید نا امید شد.

-بالا خانوم پنجره را را میبندد و میرود.

صندوق پستی : میدونید بچه ها همیشه تخم پرنده ها جوجه نمیشه بعضی موقع ها به

دلایلی نامعلوم یا حتی معلوم مثل نامساعد بودن آب و هوا یا آلودگی یا یه ضربه یا سرما

و گرمای زیاد ممکنه تخم پرنده ها تبدیل به جوجه نشه. مثل این تخم که دیگه از زمان

جوجه شدنش گذشته و از نظر علمی جوجه شدنش محاله. اما به قول بالا خانوم همیشه امید

هست من هم دلم میخواد اینطوری فکر کنم. فکر کنم که این جوجه یه روز قشنگ

بارونی به پوسته تخمش نوک بزنه و بیرون بیاد. یعنی اون روز میرسه؟

گنجشکک: (روشن میشود) میرسه میرسه کبوتر داره میرسه.

کبوتر خانوم وارد می شود و روی دیوار می نشیند.

صندوق: سلام کبوتر خانوم.

کبوتر: سلام. (نفسی تازه میکند) آخی.

صندوق: چه قدر دیر کردی؟ نگرانت شدم گفتم حتما گم کردی .

کبوتر: نه بابا آدرس معلوم بود، اما خیلی دور بود . یعنی دیگه این بالم داشت از جا درمی اومد.

صندوق: خوب ،بابای پسر کو دیدی؟

کبوتر: نه بابا اجازه ندادن که برم تو اما نامه رو دادم به نگهبان دم درشون و بهش گفتم چون تو و این نامه اونهم بم قول داد به دست باباهه برسونه ..

صندوق: چه عجیب . یعنی کجا بوده که ورود کبوتر ا هم ممنوع بوده؟

کبوتر: جای بزرگ و عجیبی بود . مثل یه کارخونه . اما نگهبان باباهه رو میشناخت.

صندوق: پس اگه باباهه واقعیه چرا یه نامه نمیده؟

کبوتر: نمیدونم.

صندوق: راستی بالاخانوم باهات کار داشت . گفت کبوتر خانوم اومد بهش بگین به من سر

بزنه...

کبوتر: وا یعنی چی کار داره؟

صندوق: به من که نگفت انگار یه کار خصوصی داره.

کبوتر به شیشه نوک میزند بالا خانوم در را باز میکند.

کبوتر: سلام بالا خانوم.

بالا خانوم: خسته نباشی مادر.

کبوتر خانوم: زنده باشین.

بالا خانوم: میگم کبوتر جانم..یه چیز مهمی میخوام بهت بگم

کبوتر: بفرمایین گوشم با شماس. بالا خانوم.

بالا خانوم: اینطوری که همیشه بیا بشین اینجا این آب و دونم بگیر دست و یه لقمه بخور یه

لقمه گوش کن..گوشت با منه؟

کبوتر: بعله گوشم با شماس.

بالا خانوم: نمیدونم متوجه شدی یا نه که من مد تیه دیگه مثل سابق حال و حواسم به جا نیست بین خودمون بمونه کبوترجون یه دفعه به خودم میام میبینم یه جای دیگه ام یه زمان دیگه..رفتم به دوره دختریم و من بالای اون درخت گردو دارم گردومیشکنم یا یه دفعه انگاری پاچه شلوارمو بالا زدمو دارم تو جوی اب سرد راه افتادم و دارم اینبات کشی میخورم.وقتی به خودم میام که چایی جوشیده و غذا ته گرفته و منم دیگه حال و جون ندارم پاشم، از وقت قرصام که همیشه عقبم وساعتش از دستم در رفته . خودم یه لله میخوام و این خونه یه نو کر..دیگه حواس یومیه خودمو ندارم چه برسه به اینکه یاد آب و دون تو باشم .بعدشم یه موقع میخوام برم یه زیارتی جایی ،خونه فامیلی .دوره رفیقی ،همش دلم شور تورو میزنه ودلم هزار راه میره..

اون شب کذاایی که برف و سوز میومد و من یادم رفت پیام بهت سر بزمنم و بیارمت تو اتاق اگه این تخم از بین رفته باشه که من دیگه خودمو نمی بخشم.

کبوتر: نگین بالا خانوم نگین که من باید ازین جا برم؟ من که جایی رو ندارم .کسی رو به جز شما ندارم.

بالا خانوم: دل نگرون نباش کبوتر کم. فکره مه جیشو کردم .بیا مادر تو این کاغذ یه آدرسه . یه کف دوره اما اینجه بهترین جای دنیاس .یه جایی که بهشت کفترای بیپناهه.

کبوتر: اما آخه این تخم چی .شما میگین دیگه ج.جه نمیشه؟

گنجشکک: میشه میشه.

بالا خانوم: هیس. چند روز دیگه منتظر شو اگه جوجه نشد دیگه خدا نخواسته.

کبوتر: چشم بالا خانوم. حالا اینجا کجا هست چه جور جاییه که به کبوترای بی پناه پناه میدن؟

بالا خانوم: یه جای خوب و امن و بی دغدغه. که گنبد کبوتر دشت طلایه آسمون شبش نورانیه، ایوون حیاتش با صفا و مهتابیه حوض های آب سردش پراز ماهیه، اونجا فراوونیه نعمت، آب و دونش بی زحمت و. مهمونیش بی دعوت با عزت و بی منت..

کبوتر: مگه میشه بالا خانوم این چه جور جاییه؟

بالا خانوم: میشه مادر جون.

نور موضعی روی پرسیا که حرفهای انها را گوش میدهد.

پرسیا: فراوونی نعمت؟ بی زحمت؟ با عزت و بی منت؟ کاش کی از من هم بکنن دعوت.

نور میرود نور می آید.

صندوق: (در حال روزنامه خواندن) در ادامه آلودگی هوا این هفته آلوده ترین هفته سال اعلام شد. به به (نفس عمیق میکشد و سرفه میکند) اگر تا آخر هفته بارندگی نشود منجر به تعطیلی مدارس ابتدایی خواهد شد ای بابا پس چرا نمی بارن این ابرا..

گنجشک: قهرن. قهرن.

صندوق: واقعا؟

گنجشکک: بعله بعله قهرن.

صندوق: چرا؟

گنجشکک: با خودشون قهرن. با خودشون.

صندوق: آهان. خوب قهر باشن میتونن که بیارن.

گنجشکک: اگه ابرا قهر باشن. بارون نمیشه. دیگه

صندوق: چرا نمیشه.

پنجشکک: بعضی از ابرا بار منفی دارن بعضی بار مثبت وقتی ابرا ی باردار به هم

بخورند. رعد و برق میشه و (گنجشکک جلاز ولزی میکند و نورانی میشود) و رعد و برق

میشه و بارون میاد. (گنجشکک خاموش میشود)

صندوق: عجب حالا چه طوری اینهارو آشرقی بدیم؟

پر سیا: سلام (سرفه)

صندوق: سلام سرما خوردی انگار.

پر سیا: میگم این کبوتیه رو ندیدی جایی بره؟

صندوق: نه. تو لونه اش. چه طور؟

پر سیا: هیچی همینطوری؟ یعنی از صبح تا الان هیچ جا نرفته؟

صندوق: نه چي شده .

زاغی: هیچی یه کم پفک واسه اش کنار گذاشته ام .میخواستم بهش بدم.آخه بالا خانوم
دیگه هوش و حواسش سر جاش نیست و از آب و دون این بنده خدا غافل شده ..ما باید
حواسمونو بهش جمع کنیم.

صندوق: عجب.

پرسیاه: بعله.

کبوتر خانوم می آید.

پرسیا: سلام کبوتر خانوم .

کبوتر: سلام .

پرسیا: بیا این پفک واسه شماس.

کبوتر: دست درد نکنه پرسیاولی من زیاد پفک دوست ندارم.

پرسیا: حالا بگیر دست منو رد نکن .(میگیرد)میگم کبوتر خانوم امروز شما جایی میخوان
برین؟

کبوتر: نه خیر چه طور مگه؟

پرسیا: منظوری نداشتم، می خواستم بدونم.

کبوتر: نه خیر. جایی نمیخواهم برم. (قهر میکند)

صندوق: چی کار به کبوتر داری؟ خوبه یکی از خودت پرسه کجا میری کجا میای؟

پرسیا: ای بابا. من که قصد فوضولی نداشتم. اصلا تو اینجا خوابت برده از دنیا خبر نداری.

صندوق: خوب شما بگو دنیا چه خبره؟

پرسیا: این خانوم بالا. داره کبوتر خانومو به جایی میفرسته که غذای ودونه فراوونو مجانیه..

صندوق: مگه میشه

صندوق: خودم دیشب شنیدم. داشت بهش میگفت فراونیه نعمت. بی زحمت وبی منت.

صندوق: فالگوش وایسادی؟ میدونی چه کار بدیه؟

بالا خانوم در را باز میکند چادر چاقچور کرده و با زنبیل بیرون می آید.

صندوق: سلام عرض شد. صبحتون به خیر.

پرسیا: سلام بالا خانوم.

بالا خانوم: به به حال و احوال زاغسیای ما چه طوره؟

پرسیا: خوبم.

بالا خانوم: واقعا؟ دیگه تو خوب نیفتادی؟

پرسیا: نه خیر می‌گم بالا خانوم. یه کاری باهاتون داشتم.

بالا خانوم: خوب بگو..

پرسیا: ام‌م چه طور بگم. شما یه جای خوبیو سراغ ندارین که غذای بی‌منت و بی‌زحمت بدن و گنبد کبودش هم طلایی باشه؟

بالا خانوم: چرا اتفاقا اتفاقا سراغ دارم ولی..

پرسیا: ولی چی؟

بالا خانوم: فقط مخصوص کبوترهاست. فکر نمی‌کنم کلاغ‌رو راه بدن.

رفت و برگشت نور.

پرسیا: نشسته با خودش فکر میکند

گنجشکک: همیشه، همیشه.

پرسیا: اگه من خودمو شبیه کبوترها کنم چی؟

گنجشکک: همیشه همیشه.

پرسیا: چرا همیشه. (انگار فکری به ذهنش رسیده) چرا همیشه؟

موسیقی

نقاش ساختمانی کنار دیوار مشغول رنگ کردن . قاب پنجره هاست ، و با خود آوازی
میخواند و سوت می زند ، پرسیا از بیرون صحنه شیرجه میزند داخل سطل و درحالی که
سفید شده و پر و بالش به هم چسبیده قار قلری از خود سر می دهد نقاش ازو میترسد و
غش میکند.

صندوق پست: بعضی از نقاش ها آدمای حساسی اند، طاقت ندارن یه کلاغ سفید از تو
سطل رنگشون بیرون بیاد.

دو عابر نقاش را میبرند . و پرسیا درحالی که پرهایش به هم چسبیده و نمیتواند تکان بخورد
و مثل آدم آهنی چند قدم بر میدارد و می افتد.

صندوق: آی آی ..رنگ ساختمونی ،درسته سفیده اما چسبناکه.

تصویر پرسیاه که در تشت رخت می افتد .

صدای بالاخانوم: ای دادبیداد چرا افتادی تو تشت رخت ؟ انگار این زاغسای ما من کل
مشاعرشو از دست داده.

صندوق پست : قدیم لباسارو تو تشت میریختن . مشاعرشو از دست داد یعنی عقلشو از
دست داده؟

پرسیا در را باز میکند.یک تیکه ملحفه دور خود پیچیده و صدای قار قارش نازک شده.

گنجشکک: استفاده وایتکس باعث سوزش و خارش و در برخی موارد ریختن بال و پر پرندگان میشه.

صندوق: وایتکس همون ماده سفید کننده است.

رفت و برگشت نور.

پرسیا مریض احوال بعضی از پرهایش ریخته بعضی هنوز رنگی است.

بالا خانوم: هه هه کلاغ سفید دیگه ندیده بودیم.

پرسیا: شما یه رنگی سراغ ندارین که پاک نشهو. واسه پرهامم ضرر نداشته باشه؟

بالا خانوم: نه والا.

صندوق: اینطوری نمیشه باید یه راه درست حسابی پیدا کرد.

پرسیا: یه جوری که طبیعی باشه. کسی نفهمه رنگ شدم.

بالا خانوم: چه میدونم. والا. آهان شاید گنجشک اشی مشی بدونه.

پرسیا: گنجشک اشی مشی خودشه. من رفتم.

صندوق: ولی گنجشک اشی مشی مال قصه هاس بالا خانوم.

بالا خانوم: اما قصه هارو از روی داستانها واقعی میسازندا آقای صندوق پستی.

پرسیا: خودشه اشی مشی چاره من پیش اشی مشیه. من رفتم.

صندوق: وایسا کجا میری؟ اصلا میدونی کجاس؟

گنجشکک: اشی مشی اشی مشی . گنجشکک اشی مشی میشه . پدر بزرگ مامان پسر خاله
ام.

بالا خانوم: بیا قدرتی خدا فامیل این گنجشکک برق گرفته درومد.

پرسیا: کجاس؟ خونه اش کجاس؟ بگو گنجشکک.

گنجشکک: خونه اش؟ بذار فکر کنم. آهان (ناگهان خاموش و بیتحرک میشود)

بالا خانوم: ای بابا. اینم نشد تا آخر حرفشو بزنه و شارکش تموم نشه .

رفت و برگشت نور.

فضای عجیب و رنگی موسیقی .

گنجشکک: همین جاهاس فکر کنم ..

پرسیا: چه خونه عجیبی . چه رنگایی . چه سنگایی .

گنجشکک: بیا اینم از حوض نقاشی.

پرسیا با دیدن حوض نقاشی خوشحال شده و شیرجه میزند داخل حوض و سرش میخورد

ته حوض

گنجشکک: چی شده؟ چی شد؟

پرسیا: هیچی فقط کله م یه کمی قلمبه شد .

گنجشکک: چیزی نیس . چیزی نیس .

صدا: این صدای یک نوار ضبط شده است . اینجا خانه اشی مشی معروف می باشد . اشی مشی از پذیرفتن هر گونه . خبر نگار . عکاس و داستان نویس و فیلمساز معذور است . اگر یکی از اینها هستید لطفا مزاحم نشوید .

پرسیا: هی در و باز کن ما نه عکاسیم نه خبر نگار . ما هیچکدوم نیستیم در و باز کن اشی مشی .

گنجشکک: ما هیچی نیستیم ما هیچی نیستیم .

صدا: اگر هیچی نیستین عدد هفت . اگه فامیل یا بستگان من هستید . عدد ۲ دوستان سابق عدد سه همکلاسی د کمه چهار .

گنجشکک: بز ن هفتو بز ن . بز ن هفتو .

پرسیا: ولی دو رو باید بز نیم . مگه تو فامیلش نیستی ؟

گنجشکک: نه عمو جان از فامیل بدش میاد . بز ن هفتو ما هیچی نیستیم .

پرسیا: اینم هفت

گنجشکک: سلام . سلام . عمو اشی مشی .

پرسیا: سلام عمو اشی مشی.

اشی مشی: چی کار دارین؟

گنجشکک: یه کلاغ اینجاس که میخواد سفید شه.

اشی مشی: چی گفتی؟ مگه ملاقه تو سرش خورده؟

گنجشکک: بعله ملاقه تو سرش خورده. اگه میشه دررو باز کنین.

اشی مشی: نمیشه. من دیگه کار غیر قانونی نمیکنم.

پرسیا: چی چی نمیشه ما از راه دور اومدیم. کار مهم داریم. من باید بینمت اشی مشی.

اشی مشی: میخوام هفتاد سال ریخت کلاغی رو که میخواد سفید شه نبینم. واه واه. به تو ام می‌گن کلاغ؟

پرسیا: من گرفتارم درمونده ام، چاره ای جز این کار ندارم اشی مشی.

گنجشکک: راس میگه. راس میگه.

پرسیا: کی راس میگه؟ تو بالاخره با منی یا با اون.

گنجشکک: با تو با اون نه باتو نه .. با .. (خاموش میشه)

اشی مشی :ببین آقا کلاغه بذار یه نصیحت کنم دنبال رنگ عوض کردن نرو تو این
مسیر که بیفتی دیگه راه برگشتی نیست .من به گنجشک بودم قناعت نکردم وضع
اینه الان نه عقابم نه قمری نه طوطی و نه طاووس ..

پرسیا: فرمایش شما متین جناب اشی مشی ولی من تو این شهر دنبال یه لقمه نون جونم به
سر میشم .زمونه بدیه اگه شما کم کم کنین و بتونم رنگمو عوض کنم میتونم باید به جایی
برم که اونجا دیگه غم نان نیست

اشی مشی : مگه میشه؟این دیگه چه جور جاییه؟ کی این چیزارو گفته؟
پرسیا: بالا خانوم گفته.

اشی مشی: بالا خانوم؟حتما باهات شوخی کرده .

پرسیاه : (عصبانی و جدی) نخیر بالا خانوم با من شوخی نداره .خیلی هم جدی بود
وقتی میگفت .بعدشم تاحالا کسی از بالا خانوم دروغی نشنیده واسه همین من بهش
اعتماد دارم.

اشی مشی: اصلا میگیم هم چین جایی هست و بالا خانومم راس گفته اما اینو بدون کلاغ
جونهمه جا آسمون یه رنگه.

گنجشکک: یه رنگ نیس یی رنگ نیس .

پرسیا: یه رنگ نیس عمو اشی مشی اونجا اینطور که بالا خانوم گفته گنبد کبودش طلائی
شبهاش نورانیه . زمستونش بهاریه همه دردا شفا داره بن بستهایش به هم راه داره .

اشی مشی: اصلا گیرم که همچین جایی هست و بالا خانومتونم راست گفته راه بازه جاده
ام دراز. به من چه؟

پرسیا: اگه منو سفید نکنی که اونجا راهم نمیدن.

گنجشکک: سیا پر سفیدش بشه سفیدش بشه.

اشی مشی: من که کاره ای نیستم . ازین حوض نقاشی بخواین . که چند سال خشک و
خرابه. خودمم چند سال میخوام ازین رنگاوارنگی در پیام اما خوب این خرابه دیگه..

پرسیا: خوب چه طوری کار میکنه؟

اشی مشی: چه میدونم خشک شده.

پرسیا: خوب توش آب میندازیم . کاری نداره که.

اشی مشی: آب بندازین بعله . خدافظ هر وقت آب انداختین منو صدا کنین.

گنجشکک: آب میندازیم. آب میندازیم.

پرسیا: این شیر آب و باز میکنیم.

گنجشکک: آب نداره آب نداره آب نداره.

پرسیاه ای بابا. دریغ از یه قطره. حالا چیکار کنیم؟

گنجشکک: لوله کش بیاریم لوله کش..

پرسیا: لوله کش از کجا؟ کاش این ابرا میباریدن.

گنجشکک: نمی بارن نمی بارن.

پرسیا: باید یه کاری کنیم ببارن.

گنجشکک:: قهرن قهرن قهرن.

پرسیا: آشتیشون میدیم.

گنجشکک: همیشه نمیشه.

رفت و برگشت نور

ابرین سمت چپ در حال خواندن یک کتاب است. ابریش سمت چپ مردم را دور

خودش جمع کرده و اشکال مختلف به خود میگیرد.

صدای تشویق و دست زدن مردم.

صدای دختر بچه: وای ماما اونجارو ابریش شبیه یه بیعی تپل مپل شده.

صدای پدر بزرگ: آااا وو. اون ابر چقدر شبیه یه آدم چاقه.

صدای مادر بزرگ: حالا شبیه یه گلدون گل شده..

صداها: ابریش ابریش ابریش..

پرسیا و گنجشکک هم وارد شده و بی خبر از همه جا شروع به تشویق ابریش میکنند. صداها: دیگر حذف شده فقط صدای آن دو میماند.

ابرین: (باعصبانیت کتابش را میبندد) چه خبر تونه؟ شما دو تا.

گنجشکک: بله بله

پرسیا: با مایین؟

گنجشکک: با مان بامان.

ابرین: بعله با شمام. نمیبین دارم کتاب میخونم؟

پرسیا: ببخشید. شمارو ندیدیم. داشتیم دوستتونو تشویق میکردیم.

ابرین: اون دوست من نیست. ما با هم قهریم.

گنجشکک: قهرن قهرن

پرسیا: آخه چرا خوب همیشه آشتی کنین؟

ابرین و ابریش: (نگاهشون به هم می افتد و روی می گرداند) نه خیر نمیشه.

گنجشکک: نمیشه نمیشه.. بریم نمیشه.

پرسیا: کجا بریم؟ مثل اینکه یادت رفته ما واسه چی اومدیم؟

گنجشک: آهان آشتی آشتی.

سیا پر: (به ابریش) شما چرا با ابرین قهر کردی؟

ابریش: ایش .شش چشم نداره شکلا ی قشنگ منو ببینه همش .به تشو تقایی که میشم
حسودیش میشه میگه من اینجارو شلوغش کردم.

سیا پر: خوب چرا شلوغ میکنی؟

ابریش: ایششش من یه ابر هنرمندم . این گوشه نشسته ام باید مردم و شاد کنم . اگه این
شکلا رو نسازم .این گوشه آسمون .گم میشم و دیگه هیشکی منو نمیشناسه.

سیا پر: خوب راس میگه چه ایرادی داره ؟

سیا پر : خوب ابرین جان ..اونهم حق داره میگه اگه این کارارو نکنه اش .و حوصله اش سر
میره.

ابرین: خوب منم دارم اینجا زندگی میکنم .دوست ندارم اینقدر شلوغ بشه .میخوام تو
سکوت کتابمو بخونم.

سیا پر: خوب راست میگی..

ابریش : وا اون کتابو که صدبار خونده حفظیش..تو نمیخوای من تو چشم باشم..

ابرین: تو تو چشم نیستی این فیگوراتم دیگه تکراری ..

ابريش: ايشششششششش

ابیرین: اوف ف ف

گنجشکک: (بیدار شده) اشتی همیشه. آشتی همیشه.

نور میرود

محله بالا خانم کنار پنجره یک کاسه آب در دست دارد. کبوتر یک بقچه به پشت کولش بسته.

کبوتر: خوب دیگه هر خوبی بدی از من دیدین حالا لم کنین. از طرف من به پرسیهم بگین
 .نشد منتظرش باشم. منو بیخشه

صندوق: (آه) دلم واسه سیاہپر کبابه . بیاد بینہ رفتی دق میکنه . کاش میشد صبر کنی .

بالا خانوم: دیگه دیره صندوق جان هوا سرد میشه . سلیپریم اگه اومدنی بود تا حالا می اومد .
 برو مادر توی راه با پرنده های غریبه گرم نگیر . مواظب باش به هواپیما ها نزدیک نشی
 . هرجا آب و آبادی دیدی . یه استراحتی بکن . تو این بقچه واست نون گذاشتم . (با هر
 حرف بالا خانوم صندوق یک آه میکشد)

کبوتر خانم: چشم بالا خانوم .

بالا خانوم: اینقدر آه نکش صندوقجان.

صندوق : کاش ما صندوق پستی هام . میشد پرواز کنیم .

بالاخانوم: ناشکری نکن صندوق جان هر خلقتی تو این دنیا حکمتی داره . کمالی داره.

صندوق: ای بابا .

کبوتر: من دیگه زحمت و کم میکنم ..بالاخانوم صندوق پستی..خدافظ.

پرواز میکند .بالاخانوم پشتش آب میریزد.

ابرها همچنان پشتشان به هم است و باهم قهرن.

سیاپر و گنجشکک هم بیکار نشسته اند.

گنجشککک: نمیشه. نمیشه.

سیاپر: (آه) حوصله من دیگه سر اوآمده .

ابرین: مال منم .

ابریش: ایش ش مال منم سر رفته.

سیاه پر: شما دیگه چرا ؟ تو که کتاب داری .تو ام که شکل میسازی؟

ابرین: این کتابم دیگه تکراریه .

ابریش: امروز از بس شکلا ی تکراری ساختم هیشکی نیومده ایششش .میتروسم آخرش گم

بشم و بشم مثل همه ابرها.

سیاه پر: ها ن ؟ فهمیدم.

گنجشکک: چی میشه؟

سیاه پر: هی ابریش .

ابریش: ایش چی میگئی.

سیا پر: این عکسار و ابرین داده واسه تواز اینترنت گرفته.

ابریش : چی هست

سیا پر بگیر به دردت میخوره

ابریش: (عکسها را نگاه میکند) عکس ابرای معروف ..وای

سیا پر: سلام عرض شد ابرین خانم.

ابرین: بعله .

سیا پر: اینو ابریش داده واسه شما .

ابرین :چی هست ؟ کتاب داستان ..وای ممنونم همیشه این کتابو میخواستم.

ابریش و ابرین همدیگر را صدا میزنند و بغل میکنند.رعد و برق میشود.

بن بست.

صندوق: آخی چقدر دلم گرفته .چی میشد .بارون می اومد . هوا باز میشد . کبوتر خانم به

گنبد طلایش میرسید. این تخم بالاخره جوجه میشد و کبوتر بچه اشو میدید.

بارون مياره

صندوق: بارون بارون. (روزنامه را روی سرش می گیرد.)

صدای شکستن و صدای جوجه..از درون تخم کبوتر یک جوجه درمی آید.

بالا خانوم: چه خبره؟

صندوق: بالا خانوم. بالخره بارون اومد.

بالا خانوم: اینجارو بین قدر تو برم خدا. چه جوجه خوشگل و تپلی ام هست...

خانه اشی مشی و حوض نقاشی

پرسیاه در حال شنا در حوض بیرون می آید. و سرما خورده.

گنجشکک: همیشه همیشه همیشه.

پرسیاه: کار نمیکنه. این حوض نقاشی خرابه.

اشی مشی: گفتم که این حوض خرابه کار نمیکنه.

پرسیا: خوب آخرین باری که کار کرد چه طوری کار کرد؟

اشی مشی: یادم نیست مال هزار سال پیشه.

پرسیا: یه فشاری به مغزت بده اشی مشی.

اشی مشی: آخرین بار چند قطره چند قطره ..

پرسیا: چند قطره چی؟ چی؟

اشی مشی: یادم اومد. این حوض چاره اش چند قطره اشک چشمه .

بعله اگه چند قطره اشک چشمی که با دل شکسته ریخته شده باشه توش بریزی اونوقت کار میکنه.

سیا پر: یعنی الان باید گریه کنم؟ چرا گریه ام نمیداد چی کار کنم؟ آهان فهمیدم.. باید فکر کنم ساندویچمو موش دریایی خورده. بعد بقیشو. گریه هه برده. نه نمیشه. بن بست. جوجه جیک جیک میکند.

صندوق: گریه نکن الان بهت غذا میدیم. ای وای چی کار کنم بچه ها بالا خانوم یادش رفته به جوجه کبوتر خانوم دونه بده. حالا چی کار کنم. منم که پاهام تو خاکه و نمیتونم ازین جا تکون بخورم.

پرسیا ه و گنجشکک وارد میشوند. صندوق سعی میکند حرکت کند اما می افتد.

پرسیا: چی شده تو چرا افتادی اینجا. این چی میگه؟

صندوق: پر سیاه دیر کردی کبوتر رفت اما این جوجه به دنیا اومد.

پرسیا: کبوتر بدون من؟ (بغض میکند. و گریه.)

گنجشکک: گریه کردی سیا (اشک اورا در لوله آزمایش میریزد)

صندوق: حالا وقت گریه نیست پرسیا . پاشین . اگه زودتر به این جوجه آب و دون نرسونین
میمیره..نور و برگشت نور.

خانه اشی مشی

گنجشکک و سیا پر یک شیشه اشک چشم در دست دارند.

سیا پر: اینم از اشک چشم دل‌های شکسته.

موسیقی عجیب و نورهای رنگی از حوض نقاشی بخار بلند میشود.

صدای حوض نقاشی : ای کسی که دل شکسته داری بگو از حوض نقاشی چه خواسته
داری؟

پرسیاه: من .من .میخوام که کف.

فقط اینو بدونین این حوض فقط به یک خواسته دیگه

اشی مشی: سیا پر دستم به دامنتم بذار من برم و واسه بار آخر بخوام که شبیه خودم بشم .

دیگه خسته شدم ازین نامعلومی ..بذار اشی مشی .

گنجشکک: نمیشه نمیشه.

سیا پر: باشه .چرا نمیشه.

اشی مشی: ممنونم سیا پر .ممنونم..(در حوض می افتد)

بن بست

سیا پر به جوجه غذا میدهد.

جوجه: مامان

بالا خانوم: ا سیا پر تورو با مامانش اشتباه گرفته.

سیا پر: چی میگئندا من چه ربطی به کبوتر دارم؟ بعدشم کی دیده یه کلاغ بشه مادر یه جوجه کبوتر؟ نوچ نمیشه.

گنجشکک: میشه میشه .چرا نمیشه؟

پرسیا: چی چی میشه نمیشه.

بالا خانوم: بیا اینهم میگه می شه.

صندوق: جوجه های پرنده ها از هر کس غذا بگیرند فکر میکنند مادرشونه.

پسر بچه وارد میشود یک پاکت نامه در دست دارد.

پسر بچه : سلام

بالا خانوم : سلام به به .پسر گلم.

پسر بچه: شما میدونین چرا نامه های من به دست بابام نمیرسه ؟

صندوق: تا اونجایی که ما میدونیم .میرسه.

پسر بچه: پس چرا هیچ جوابی نمیداد؟

صندوق: شاید مشکل از گیرنده است. حالا بازم نامه داری؟

پسر بچه: این دیگه آخریشه. اما گیرنده ش فرق میکنه.

صندوق: ولی ...

سیا پر: بنداز آقا پسر خوب یه کاریش میکنیم .. پسر بچه: خیلی دورته.

بالا خانوم: بسپرش به این زاغسیای من واست میرسونه .

پسر بچه: خیلی ممنونم. (میرود)

پرسیا: آدرسش کجاس؟

صندوق: بعد کوهها و دشتها و دریاچه نمک نزدیک مزرعه های زعفران . که بالاش

شبهای پر ستاره اس. حرم امن امام رضا برسد به دست...

چند المان از حرم. موسیقی.

تصویر سیا پر که سفید شده و جوجه که با هم پرواز میکنند. به کبوتر خانوم میرسند کبوتر

خانوم با دیدن سیا پر و بچه اش از خوشحالی گریه میکند و بچه اش را بغل میکند.

بن بست پسر بچه به صندوق تکیه داده.

صندوق: خیلی وقتتوی این سالها که اینجا توی این بن بست ایستاده بودم . یه دفعه دلم بی تاب میشد . دلم یه اتفاق خوب یا یه معجزه میخواست . یه اتفاقی شبیه به دنیا اومدن جوجه کبوتر . یا سفید شدن سیاپر. حالام همونجوری ام دلم بیتابی میکنه.

باران میگیرد

پسر: چه بارونی شد. میگم فکر میکنی سیاپر نامه امو برسونه؟

صندوق : خیالت راحت اگه پرسیا نامه بره که میرسونه. امیدوارم باش پسر م میدونم همه چیز درست میشه .

صندوق: اونشب پسر نامه ای رو که برای امام بزرگوار نوشته بود برای من خوند چند تا چیز خواسته بود نمیتونم همه اشو بگم شاید پسرک راضی نباشه . اما اصلی ترینش این بود که دوباره به درس و مدرسه اش برگرده . حالا شما بچه ها توی دلتون اصلی ترین خواسته اتونو به امام بزرگوارتون بگین . هیس اروم . ایشون حتما میشنوند.. صدای پا.

پایان/...

اسفند ۱۳۹۱